



● (جکنا) جنبش کمونیسم نوین افغانستان

بیانیه اعلام موجودیت «جنبش کمونیسم نوین افغانستان» (جکنا)

جکنا چیست؟

ج.ک.ن.ا (جنبش کمونیسم نوین افغانستان) هسته اولیه جمعی از ما زنان و مردان کمونیست انقلابی است که زشتی و جنایت جهان موجود را تحمل کرده نمیتوانیم و آمده‌ایم در قدم اول صدای خود را بکشیم که: نه! این جهان شایسته هیچ انسانی نیست.

جهان یک میلیارد گرسنه منع شده از حق نان خوردن و چند میلیارد نفوس زندگی در فقر و بی کاری و ویرانه‌ها. جهان اولادهای من و تو که به جای شادی و مکتب و بازی، محکومند به بردگی و بیگاری! جهان چند هزار سرمایه‌دار که بر ما چند میلیارد مردم زمین حاکمند.

جهان چند صد میلیون بی جا شده و آوارگان ابدی روانه در سرکها و سرحدات و حاشیه‌ها؛ جهان طفلها و اطفال هراسیده از بمباردها و مرمی‌ها؛ جهان پاهای بر جای مانده در میدانهای مین و خنده‌های به یادگار مانده در قاب عکسها و عمق قلبها؛ جهان اشغالگران، جنگسالاران و قوماندان‌هایی با بیرقهای امپریالیستی و مذهبی!

جهانی این رقم ستمگر به سر صدها میلیون زن و کوب شده در گنج خانه‌ها، کشته شده در میدانهای سنگسار، تجاوز شده در کارتی‌های تاریک و تن فروش خانه‌های قرمز؛ جهان زیبایی‌های به بند کشیده زیر برقع و چادری و حجاب؛ جهان لزیبینه‌ها و گی‌ها و ترنسکچوال‌های تحقیر شده در هر کدام جا؛ جهان پدرسالارن و مردسالاران و متجاوزین و سکسیستها!

جهان خودبرتر پنداری نژادپرستان و شوینیستها و فاشیستها از دیگر ملل و تبارها و زبان و کولتورها؛ جهان تحمیل مفکوره‌ها و سلايق و ادیان و مذاهب بالای سر دیگران؛ جهانی که مصارف گوانتانامو و پُلچرخی بسیار کلاتر از شفاخانه‌ها و کتابخانه‌ها و سینماها است!

جهانی که صدای تکفیر و دین از مسجد، کلیسا و دیر و معبد بلندتر است تا نغمه‌های شادمانه سازها و بیت خوانان و هنرمندان؛ جهانی که به جهاد برای نابودی محیط زیست ایستاده شده و انگار از هیچ مُلک و قریه و دریا و دشت و لاله‌زاری نمی‌براید مگر تا نابودی‌اش!

جکنا چه می‌خواهد؟

جکنا (جنبش کمونیسم نوین افغانستان) تشکیل و تنظیم خرد اما مصمم و پایدار ما جمعی از کمونیستهای انقلابی است که شانه به شانه هم ایستاده شدیم تا صدای خود را علیه همگی این رنجها و تباهی‌ها بکشیم که چنین جهانی را تحمیل کرده نمی‌توانیم و رویای جهانی سراسر متفاوت را در سر پرورده می‌کنیم: «جهانی که شکوفایی هر فرد، شرط شکوفایی همگان است»، جهانی که هر انسان برای هر انسان، یابوری است و تفاوت‌های آدمها در مفکورات و سلاقی، نه بهانه تبعیض و جگرخونی و ستم که شرط زیبایی و تنوع و همزیستی است؛ جهان برآییده از «انقلاب کمونیستی و نه چیزی کمتر از آن!»

جور کردن چنین جامعه و جهانی فقط رویای ما نیست، بلکه بیش از هر وقت دیگری در تاریخ بشر دست یافتنی، امکان پذیر و واقعی است. این یک فکت علمی و قابل اثبات است. کمونیسم، کدام علم و روش و رویکرد علمی است که با آن می‌توان جامعه انسانی را شناخت و نشان داد که چه رقم عملکرد و سوخت و ساز این جامعه طبقاتی و سرمایه‌داری، امکان و پتانسیل جور کردن یک جامعه متفاوت و بهتر را به دست بشریت داده است.

علم کمونیسم (مارکسیسم) به ما نشان می‌دهد که همگی ثروتها و دانش و مدنیت و کلی چیزهایی که انسان برای زندگی به آنها ضرورت دارد را هشت و نیم میلیارد نفوس سیاره ما به طریقه کلکتیو و اجتماعی تولید و جور می‌کنند، اما در چارچوکات جامعه طبقاتی، اجتماع و جهان به قسمی تنظیم شده و سازمان یافته که کمتر از یک فیصد انسانها به شمول سرمایه‌داران و زمینداران کلان و دولتهای حامی منافعشان، این ثروت و تولیدات را تصاحب کرده و به سر دیگر مردم جهان انواع بهره‌کشی، ستم، تبعیض و سرکوب را تحمیل می‌کنند.

این تضاد اساسی شیوه تولید سرمایه‌داری یعنی تضاد «تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی» است که لاجرم به جور شدن تبعیضها، استثمار، بحرانها و جنگها در جامعه انسانی و امروزه به خطر نابودی سیاره زمین رسیده است. تضادهای ذاتی و دینامیکهای درونی سیستم تولیدی سرمایه‌داری در کدام جای جهان به قسمی است که دولتهای سرمایه‌داری این سیستم را اصلاح کرده نمی‌توانند و این سیستم ذاتا بحران زا و ضد انسانی است.

اما مارکس و مارکسیسم نشان دادند که این سیستم سرمایه‌داری در عین زمان که فقر و جنگ و فلاکت برای اکثریت مردم جهان جور می‌کند، امکان از اساسگذاری یک سیستم تولیدی-اجتماعی نوین یعنی جامعه کمونیستی و جامعه در حال گذار و گذران به سوی کمونیسم جهانی یعنی جامعه سوسیالیستی را هم جور کرد. اما مارکس و مارکسیسم به طریقه علمی نشان دادند که این مساله به حیث یک اتفاق خود به خودی و صد در صد و اجتناب‌ناپذیر نیست، بلکه یک امکان و پتانسیل مقبول در تاریخ و جامعه است که بالفعل کردنش به عنصر و عامل آگاه انسانی ضرورت دارد.

فعلیت دادن به این امکان و عبور از جهان کهنه و گذار به جهان نو، ضرورت به انقلاب کمونیستی دارد. یک انقلاب سیاسی که با قدرت‌گیری طبقه پرولتاریا و حزب پیش قراول کمونیسم، سرک و مسیر را برای جور کردن تغییرات کلان و اساسی اقتصادی، اجتماعی و کولتوری باز کند. این انقلاب به حضور و فعالیت و کوشش توده‌های آگاه شده مردم ضرورت دارد و حیاتی است که با طریقه علمی و خط سیاسی و آیدئولوژیک کمونیستی، موانع و تضادها و مشکلات را شناسایی کرده و برای حل آنها راه حل پیش بماند.

به خاطر از این است که توده‌های مردم برای نابودسازی دنیای کهنه و بنای دنیای نو و حرکت در مسیر دنیای نوین، به علم کمونیسم و استراتژی انقلاب کمونیستی و تنظیمات و حزب کمونیست نوین ضرورت دارند. ما جمعی از کمونیستهای انقلابی در هسته اولیه جکنا اشتراک کرده‌ایم تا پروسه جور کردن و اساسگذاری این حزب در جغرافیای سیاسی انقلاب افغانستان را به پیش ببریم.

کمونیسم دروغین و جنبش نوین کمونیستی

اما کلمه «کمونیسم» در افغانستان ضرورت به نجات و اعاده حیثیت دارد. ۴۳ سال وقت تر بود که جماعتی از سرمایه‌داران بیروکرات وابسته به امپریالیسم روس ابتدا در کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ و پس با کومک قطعات اردوی اشغالگر شوروی در ششم جدی سال ۱۳۵۸، بقایای دولت نیمه مستعمراتی و نیمه‌فئودالی تحت الحمايه سرمایه‌داری امپریالیستی غرب، یعنی دولت ظاهرشاه و داود را انداخت و یک دولت نیمه‌مستعمراتی نیمه‌فئودالی تحت الحمايه سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی شوروی را را به نام «حزب دمکراتیک خلق» برای یک و نیم دهه در افغانستان به سر کار آوردند. دولتی که نه دمکراتیک بود و نه نماینده منافع خلق و اکثریت باشندگان افغانستان. به خاطر از اینکه روی همان ساختار طبقاتی نیمه‌فئودالی وابسته به سیستم سرمایه‌داری جهانی ششت و اساساً دست به ترکیب طبقاتی جامعه نزد. خلقی‌ها در آغاز کوشش کردند در ساحة

مالکیت ارضی و موقعیت زنان رفرمه‌هایی بکنند، اما سرآخر با همان ساختار طبقاتی فئودالی و قبیله‌وی سازش کردند. آنها چهار قید و یوغی که بر گردن جامعه و نفوس افغانستان بود را ریشه‌کن کرده نتوانستند: فیودالیسم در اقتصاد زراعتی، وابستگی به امپریالیسم در ساحه کلان اقتصادی، روابط پدرسالار فیودالی و دینی خاصاً در قریه‌جات و دوامدار شدن ستم ملی. یک دولت دیکتاتوری طبقات ستمگر و وابسته و ملیشه امپریالیسم شوروی (۱۹۵۶-۱۹۹۱) بود و زیر نام «کمونیسم» و «سوسیالیسم» و «انکشاف اجتماعی» چی جنایتها و کشتارها و بمباردمانها و ستمها را که به سر مردم افغانستان تحمیل نکرد که سبب بدنامی «کمونیسم» و «انقلاب کمونیستی» در افغانستان شد.

اتحاد شوروی از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به رهبری لنین، اولین دولت سوسیالیستی جهان بود که تا نیمه دهه ۱۹۵۰ با وجود تمام کمبودها و اشتباهات و کاستی‌هایش، یک دولت دیکتاتوری/دمکاری پرولتاریا و جامعه‌ای سوسیالیستی بود. اما رهروان راه سرمایه‌داری و رویزیونیستها در بیروی مرکزی حزب کمونیست، از سال ۱۹۵۶ به بعد به کل روی خود را از سوسیالیسم دور دادند و این کشور را ابتدا به یک کشور سرمایه‌داری دولتی و پس به قدرت امپریالیستی تبدیل کردند. به خاطر از همین بود که در جنبش نوین کمونیستی از سالهای ۱۹۶۰، شوروی را «سوسیال-امپریالیسم» (سوسیالیست در نام و امپریالیست در واقعیت) نام دادند.

از سالهای میانه دهه ۱۹۶۰ این چین سوسیالیستی به زعامت و رهبری رفیق مائو تسه دون بود که در مقابل رویزیونیسم روسی و کمونیسم دروغین ایستاده شد و بیرق انقلاب را بالا کرد. رفیق مائو در عین زمان که علم مارکسیسم لنینیسم را در ساحه‌های مختلف فلسفی، اقتصادی و سیاسی انکشاف داد، از برخی اشتباهات تجربه شوروی سوسیالیستی، خاصاً اشتباهات استالین هم گسست کرد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی سالهای ۱۹۶۶ در چین به رهبری مائو، بلندترین و درخشان‌ترین موقف و قله‌ای بود که جنبش کمونیستی بین المللی به آن رسید.

دستاوردها از این انقلاب، صدای سوسیالیسم و شورش را به همه نقاط جهان منجمله افغانستان رساند و نسل نویی از انقلابیون را در مقابل رویزیونیسم روسی ایستاده کرد. جنبش مائوئیستی افغانستان توسط رفقای چون استاد اکرم یاری اساسگذاری شد و در مقابل از کمونیسم دروغین روسی ایستاده شد. اما شوربخانه تحولات سالهای پایانی دهه ۱۹۷۰، کودتای ثور و جنگ داخلی افغانستان در یکی از بدترین و ناجورترین ادوار حیات و زندگی جنبش نوین کمونیستی اتفاق افتاد.

سوسیالیسم در چین پس از مرگ مائو با کودتای سیاسی و درون حزبی رویزیونیستهای نو و سرکوب پیروان واقعی مائو در سال ۱۹۷۶ شکست خورد. چین هم مثل شوروی در یک پروسه نزولی ابتدا به یک کشور سرمایه داری دولتی مستبد و پس به یک قدرت امپریالیستی ارتجاعی تبدیل شد. این شکست و عقبگرد نه تنها توازن قوای جهانی را به ضرر پرولتاریا و به نفع دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق تغییر داد، بلکه به یک سردرگمی خطی و سیاسی در جنبش نوین کمونیستی و عقب نشینی سیاسی و آیدئولوژیک در چه تعداد از احزاب و سازمانهای نوپای مائوئیستی در همه جهان پا داد. منجمله در افغانستان، جنبش مائوئیستی جوان و کم تجربه، چه به خاطر از سرکوب و کشتار رهبران به دست رویزیونیستهای خلقی و پرچمی و چه اشکالات سیاسی و آیدئولوژیک در اساس و مبانی خط و مفکوراتش که بسیار آغشته به ناسیونالیسم و دیدگاه‌های پوپولیستی و پراگماتیستی بود، به اتخاذ موقفهای غلط و التقاطی افتاد و نتوانست از فرصت پیش آمده در جنگ داخلی ضد اشغال شوروی، یک جبهه سومی را علیه ارتجاع اسلامی و امپریالیسم روس باز کند.

زنده باد کمونیسم نوین

موج اول انقلابهای کمونیستی و دولتهای سوسیالیستی که از سال ۱۸۷۱ با کمون پاریس آغاز شد، با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و تأسیس اتحاد شوروی سوسیالیستی تا ۱۹۵۶ تثبیت شده و در چین سوسیالیستی به اوج خود رسید، در سال ۱۹۷۶ با شکست سوسیالیسم در چین خلاص شد. گفتیم با احیای سرمایه‌داری در چین، سردرگمی خطی و فکری در جنبش بین‌المللی کمونیستی ایجاد شد و پس از آن چه بسیار انحلال‌طلبی‌ها، پسیفیسم، عقبگردها و راست‌روی‌هایی را که شاهد نبودیم. سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی به رهبری ایالات متحده امریکا از دهه ۱۹۹۰ و پس از فروپاشی اردوگاه شرق و سوسیالیسم دروغین روسی نیز بر صنعت پروپاگاندا و دروغ پردازی‌های خود علیه کمونیسم و دستاوردهای تاریخی و جهانی آن اضافه کرد. حالی ما شاهد چهار دهه حملات مداوم توپخانه‌های تبلیغاتی و آیدئولوژیک راست جهانی علیه کمونیسم و سوسیالیسم و انقلاب هستیم.

اما از آغاز دهه ۱۹۸۰ یک رویداد تاریخی و بسیار گرانبهادر در جنبش تضعیف شده و سرگردان کمونیستی بین‌المللی اتفاق افتاد. بیرق انقلاب و کمونیسم جهانی توسط رفیق باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی امریکا (RCP) برقرار ماند. پس او ضمن دفاع از دستاوردهای دور اول انقلابهای کمونیستی و دولتهای سوسیالیستی در زمانه انحلال‌طلبی‌ها و تردیدها و وادادگی‌ها، به جمع‌بندی علمی و انتقادی از آن تجربه از کمون

پاریس تا چین مصروف شد. و سرآخر در یک پروسه کلان سی سال کار فکری و سیاسی، علم کمونیسم (مارکسیسم) را به ساحت نویی یعنی به «سنتز نوین کمونیسم» انکشاف داد.

میگوییم یک سنتز نو در کمونیسم، به خاطر از اینکه رفیق آواکیان در مطالعه انتقادی تئوری و پراتیک مارکسیستی، دریافت که بدنه علمی مارکسیسم که مارکس و انگلس اساس گذاری اش کردند و بدست لنین و مائو تسه دون انکشاف شد، صحیح و علمی است. اما در عین زمان، داخل از این بدنه علمی عمدتا درست، عناصر نادرستی و غیر علمی موجود است که با این بدنه علمی مغایرت و تضاد دارند. عناصر نادرست و غیر علمی که در مفکورات و پراتیک مارکس، انگلس، لنین و مائو موجود بود و یگان وقت در پراتیک کمونیستها و رهبران کمونیست، خاصا استالین، به اشتباهاتی پا دادند که به بر باد رفتن فرصتهای انقلابی ختم شد. رفیق آواکیان این تضاد تاریخی در بدنه روش و رویکرد مارکسیستی را کشف کرده و از آن گسست کرد و به دوباره قالب ریزی مفاهیم و مقولات علم کمونیسم مصروف شد. به همین خاطر امکان از این را پیدا کرد که یک موقف علمی تر و صحیح تر و مفکوره همه جانبه تری برای تدوین استراتژی انقلاب در امریکا (با کدام ابعاد جهانشمولی) و ساختن جامعه سوسیالیستی نوین را در دست بگیرد. او در بیانیه سال نو ۲۰۲۱ خود در همین مورد نوشت:

«...برخلاف کسانی که به کمونیسم و تجربه تاریخی جنبش کمونیستی تهمت زده و آن را محکوم می کنند، یا به سادگی نادیده اش می گیرند، من و عده ای تحت رهبری من، دست به مطالعه گسترده علمی جدی، تحقیق و تحلیل در مورد تاریخ جنبش کمونیستی و جوامع سوسیالیستی ای که توسط آن به وجود آمد، زدیم... رویکرد علمی ما را به این نتیجه رساند که تجربه سوسیالیسم در کشورهای واقعا سوسیالیستی که تحت رهبری کمونیست ها ابتدا در اتحاد جماهیر شوروی و سپس در چین به وجود آمدند. عمدتا مثبت بوده است. و این را با قاطعیت بیشتری در مورد چین می توان گفت. با این حال، در این تجربه اشتباهات ثانویه اما مهمی هم وجود داشت که در برخی موارد اشتباهات جدی و حتی اسفبار بوده اند. کمونیسم نوین، با نتیجه گیری از این تجربه تاریخی جنبش کمونیستی و طیف وسیعی از تلاشهای بشری، به عنوان روش و رویکرد تعیین کننده خود، بر اهمیت حیاتی علم و استفاده از روش علمی در همه امور تأکید می کند... امتناع از به کار بردن رویکردی صادقانه و علمی و به جای آن به کار بردن ضد آن در مورد کمونیسم و تاریخ واقعی جنبش کمونیستی و تکامل کمونیسم نوین، یعنی بستن درها به روی تنها آلترناتیو واقعی در مقابل سیستم حقیقتا درنده سرمایه داری - امپریالیسم؛ بستن در به روی تنها آلترناتیو معتبری که منافع اساسی توده های بشریت و در نهایت کل بشریت و آینده ای را نمایندگی می کند که ارزش زیستن دارد.»

همان رقم که با تدوین مارکسیسم به حیث یک علم توسط کارل مارکس و فردریک انگلس، «سوسیالیسم علمی» از سوسیالیستهای تخیلی زمانه خود جدا شد؛ همان رقم که لنینیسم در دهه ۱۹۲۰ و مائوئیسم از دهه ۱۹۶۰ به بعد خط تمایز میان مارکسیسم و رویونیسم بود؛ امروزه نیز سنتز نوین کمونیسم به لحاظ عینی شاخص و تجسم پیشرفته ترین سطح مارکسیسم است. با آمدن سنتز نوین کمونیسم، مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم سابق هم به دو تقسیم شد: بخشی از آن به پسمانده گذشته تبدیل و بخش پیشروتر آن با کمونیسم نوین سوگیری کردند و در صف پیشاهنگان آینده یک جا شدند. چکنا از این دست است و با در دست گرفتن کمونیسم نوین، تلاش دارد تا به سوی تشکیل و اساس گذاری حزبی با سوگیری کمونیسم نوین در جنبش افغانستان حرکت کند. چکنا آمده است تا با رویکرد و روش علمی کمونیسم نوین، به نقد اشتباهات و کاستی های خطی و فکری موجود در جنبش مائوئیستی سابق افغانستان، که ما نیز از آن بی بهره نبودیم، بنشیند و از کلی گی آنها گسست کند. چکنا خوف و پروا ندارد که پس به تفصیل بگوید چی عناصر ناسیونالیستی، پوپولیستی، پراگماتیستی «هدف وسیله را توجیه می کند» و دیگر اشتباهات و غلط فهمی های سیاسی و فکری در جنبش مائوئیستی افغانستان بود که بسیار جاها حتی بهترین نیروهای جنبش افغانستان را به اتخاذ موقوفات بسیار بسیار نادرستی می برد.

چکنا می داند که «هیچ انقلابی بدون تئوری انقلابی ممکن نیست» و تئوری و علم کمونیسم نوین، حلقه کلیدی در فهم کردن و تغییر دادن دنیا است. هیچ تنظیم و تشکیل و اراده و نیرویی بدون شناخت علمی تضادهای واقعی جامعه و جهان، امکان از تغییر دادن جهان را ندارد. به خاطر از این است که خواندن و تعلیم دیدن و تعلیم دادن علم مارکسیسم و در دست گرفتنش برای انقلاب کردن، وظیفه دوام دار هر انسان کمونیستی است.

دو پوسیده امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی

تا به این نقطه در این نوشته جا به جا به صفحاتی از تاریخ معاصر افغانستان اشاره کردیم. پس از اشغال افغانستان توسط قطعات اردوی روس، در نبود یک حزب کمونیستی انقلابی، در وضعیت پس از شکست سوسیالیسم در چین، فضا برای دست بالا گرفتن احزاب بنیادگرای اسلامی در افغانستان

فراهم شد. این مساله همچنین از موج برآمدن جنبش ارتجاعی اسلامگرایی در سراسر منطقه که با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی در ایران پس از شکست انقلاب ضد شاهی سال ۱۳۵۷ مردم ایران، جان تازه ای گرفته بود، اثر گرفت.

در بستر این وضعیت و موقعیت بود که بخشهایی از مردم و نفوس افغانستان به سمت دسته‌جات اسلامی رفتند که هر روز مثل سمارق از زمین سر زدند. سازمانهای امنیتی امریکا و بریتانیا و فرانسه، آی اس آ پاکستان و رژیم خمینی در ایران به تربیه و اکمال بنیادگرایان اسلامی به حیث گروه‌های جهاد افغانستان پرداختند. در سراسر دهه ۱۹۸۰ هزاران اسلامگرای دیگر توسط سازمانهای امنیتی غربی و پاکستان از کشورهای شمال آفریقا و حاشیه خلیج و کشورهای عربی به افغانستان ترانسفر شدند. افغانستان زمین مساعد پرورش گروه‌های جهادی شد و میدان جنگ میان دو پوسیده امپریالیسم شوروی و بنیادگرایی اسلامی.

با سقوط دولت دست‌نشانده روسها، گروه‌های جهادی پروار شده در دستر خوان امپریالیستهای غربی و قدرتهای مرتجع منطقه بر سر قدرت و رسیدن به ارگ ریاست به جان هم افتادند و یک جنگ دیگر را بالای سر مردم شهرها و ولایات و ولسوالی‌ها تحمیل کردند. خائنین بنیادگرای اسلامی و مرتجعین احزاب ۱۵گانه جهادی که هر یک در رأس دسته‌ای از گروه‌های جنایتکار اسلامی ایستاد شدند و مصروف قتل و غارت و جنایت. در پهنه این جنایات و کشتارها و بی‌نظمی‌ها و شاردگی اجتماعی بود که زمین برای رشد و تربیه لشکر جدیدی از بنیادگرایان اسلامی مهیا شد که به نام طالب رفته رفته آمدند و با کومکهای پاکستان و امریکا بر تمامی صفحات افغانستان حاکم شدند.

از اواسط دهه ۱۹۹۰ اما امپریالیسم امریکا و غرب که به مدت یک دهه از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ به حمایت و تربیه اسلامگرایان در افغانستان علیه شوروی مصروف بودند، با معضل تهاجم اسلامگرایان به منافع خودشان و رژیمهای وابسته به خود در منطقه و حتی در قلب نیویورک مواجه شدند. از آن مقطع، تضاد دو پوسیده امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی بود که بیشتر از قبل صحنه گردان فضای سیاسی افغانستان شد. فاجعه آنجا بود که در تمام چهل سال گذشته، دو پوسیده امپریالیسم (شوروی و آمریکا) و مزدوران شان در افغانستان (دولتهای خلق و پرچم و کرزی و غنی) از یک طرف، و بنیادگرایان (از مجاهدین تا طالب) از طرف دیگر، مردم افغانستان را میان خود تقسیم کردند. بخشهایی از مردم از خشم و نفرت از جنایات امپریالیستهای شرقی و غربی و دولتهای وابسته به آنها، با اسلامگرایان سوگیری کردند و برعکس تعدادی از مردم خشمگین و متنفر از مجاهدین و طالب به زیر بیرق شوروی، امریکا و مزدوران شان رفتند.

بعد از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ بود که اردوی امریکا و پیلوتهای بمبافکنش و ناتو برای «دمکراسی» و نابودی طالب، افغانستان را اشغال کردند. قوماندانها و رهبران جهادی و تنظیمی در دولتهای دست‌نشانده کرزی و غنی جایگیر شدند. قرار بود افغانستان «توسعه» پیدا کند، زنان «آزاد» شوند، نظم و قانون و رفاه و امنیت و کار جور شود. قرار بود افغانستان و عراق به الگوهای «مداخلات بشر دوستانه» امپریالیسم امریکا برای «خاورمیانه بزرگ» باشند. اما امپریالیسم امریکا دو دهه بعد ناکام از تحقق رویای خاورمیانه بزرگ، با همان طالب به توافق رسید و خاک افغانستان را ترک کرد.

تضاد ارتجاعی دو پوسیده امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی در نبود یک آلترناتیو مترقی و انقلابی در این چهل سال توانسته است انرژی و پتانسیل توده‌های خشمگین مردم از ستم و استثمار را به زیر بیرق ارتجاعی این دو پوسیده برود. همان رقم که رفیق آواکیان تحلیل کرد: تضاد دو پوسیده، برآمد و محصول عجیب و غریب شدت گرفتن تضاد اساسی دوران سرمایه‌داری یعنی تضاد تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است. امروزه ورشکستگی هر دوی این پوسیده‌ها در افغانستان بلازده و جراحی دار و خسته، بیش از همه جا عیان است.

انقلاب ما در افغانستان ضرورت دارد تا علیه دو پوسیده در جامعه یک قطبندی را جور کند و مردم را از سوگیری با یکی از این دو منع کرده و به قطب انقلاب کمونیستی جذب کند. ما ضرورت داریم تا پتانسیل مردم افغانستان علیه طالبان را به حول ضدیت با بنیادگرایی اسلامی کانالیزه کنیم. کشیدن یک مرز تمایز و خط فاصله مابین مردم و دشمن مردم در جامعه، در وضعیت امروز باید به سر ضدیت با بنیادگرایی باشد. تفهیم این حقیقت برای توده‌های مردم ضروری است که چه رقم امپریالیسم و بنیادگرایی، همه ستمها و تبعیضها و بی‌عدالتی‌های موجود در جامعه را سازمان می‌دهند و به سر مردم تحمیل می‌کنند. بدون تغییر فکر مردم برای انقلاب کمونیستی، بدون متحد کردن مردم در سرک و مسیر انقلاب کمونیستی، کاری از پیش برده نمی‌توانیم و باز جامعه افغانستان و مردم محکوم به زندگی زیر شکنجه و جگرخونی سیستم سرمایه‌داری از کدام رنگ و بیرق سرمایه‌داری دولتی روسی، سرمایه‌داری امریکایی یا دولتهای سرمایه‌داری اسلامگرایی هستند. اضافه بر ضدیت با بنیادگرایی اسلامی و دولت دینی، در افغانستان یکی از محورهای تغییر مفکورات مردم برای انقلاب، مقابله با شیوه تفکر دینی و ترویج شیوه تفکر علمی در میان مردم، خاصا کارگران و زحمتکشان است. بدون مبارزه با تفکر دینی و بدون ترویج علمی اندیشیدن در میان مردم، بدون مبارزه با آیدیئولوژی دینی و اخلاقیات و باورهای دینی، فکر مردم برای رهایی و انقلاب را تغییر داده نمی‌توانیم.

جکنا و وضعیت جاری در افغانستان

با خروج قوای هوایی و زمینی امریکا از بگرام و کابل، ولایتها و شهرها و ولسوالی‌های زیادی یک یک به اشغال اردوی طالب در آمدند. طالبان که با همان بیرقهای الله اکبر پیشتر با ترور و انتحاری و قتل نفوس ملکی در مکتب و دانشگاه و شفاخانه و سرک و زایشگاه، اعلام کرده بود که قدمی از خصلت قتال و خونریز آیدنولوژی بنیادگرایی اسلامی عقب نشسته است. پس مردم افغانستان بار دیگر با کابوس طالب روبرو شدند. مثل تمام چهل سال گذشته، بخشهایی از مردم دل به بنیادگرایان بستند و بخشی در اندوه خروج قوای امپریالیستی هستند. باز هم دو پوسیده بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم، مردم را میان خود تقسیم کردند. واقعیت ایست که سوگیری با هر کدام از دو پوسیده، باعث تقویت شدن و استحکام دیگری میشود و تجربه چهل ساله افغانستان معاصر شاهد از این واقعیت بسیار تلخ است. پاسخ ما کمونیستهای انقلابی متشکل در هسته جکنا به تمام مردم افغانستان؛ به زنان و مردانی که از رنج زندگی زیر شکنجه و آتش طالب و مجاهد و غنی و کرزی و امریکا و روس مانده شدند ایست که:

بباید به چهل سال فاجعه و جگرخونی و فلاکت در افغانستان خاتمه بدهیم؛ به چهل سال حاکمیت رژیمهای وابسته به امپریالیسم روس و آمریکا و ملاهای مرتجع طالب و جهادی و تنظیمی؛ چهل سال توطئه مزدوران پاکستان و ایران و ترکیه و سعودی و چین؛ این یک واقعیت اثبات شده در تمام چهل سال اخیر در افغانستان است که در چوکات شیوه تولید سرمایه‌داری و دو پوسیده امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی هیچ راه حل و راه فراری برای خروج موجود نیست. وضعیت در تمام چهل سال اخیر هر روز بدتر شده است و باز هم بدتر خواهد شد. سیستم سرمایه‌داری قابل رفرم و ترمیم نیست و فقط باید نابودش کرد.

آنچه امروز از شایستگی و نامنسجم بودن در افغانستان میبینیم، این وضعیت بی مرکز و ناپایدار، این به هم ریختگی و در عین زمان یکجاشدگی رقابتهای جهانی و منطقه‌ای، این تشدید تضاد امپریالیسم و بنیادگرایی، همگی فشرده و ماکت کوچکی است از تضادهای مجتمع در جهان. این چند پارگی و واگرایی و فروپاشی یکی از ویژگی‌های منحصر این دوران است. رفیق آواکیان در بیانیه‌های اخیرش این روند را به خوبی تشریح و تحلیل کرده است و آن را نتیجه عملکرد نظام سرمایه‌داری در سطح جهانی و نیروهای محرکه این نظام و دینامیکهای آن خاصاً تضاد آنارشی و سازمان یافتگی می‌داند. اما رفیق آواکیان و روش تحلیل علمی و روشنگر او نشان می‌دهد که چگونه در بستر همین وضعیت بحرانی جهانی، در دل همین شایستگی و بی‌انسجامی که تمام پیکره نظام جهانی سرمایه‌داری را فراگرفته است، فرصت از ایجاد یک راه نو و یک مسیر منتهی به انقلاب کمونیستی موجود است. ورشکستگی تمامی راه‌ها و آلترناتیوهای امتحان شده، بیش از همیشه معلومدار و واضح است.

پیش به سوی انقلاب کمونیستی و نه چیزی کمتر از آن

پیام ما جمعی از کمونیستهای طرفدار کمونیسم نوین در افغانستان، به زنان و مردان افغان، به کارگران و زحمتکشان و روشنفکران و روشن‌بینان افغان ایست که برای خلاص شدن از این تباهی و فلاکت چهل ساله به استحکام و گسترش و قدرت‌گیری کمی و کیفی این تشکیلات بر اساس خط صحیح ضرورت داریم. در صفوف این هسته و این تنظیم نوپا اما مصمم بیش از هر چیز به شما توده‌های مردم ضرورت داریم؛ شما که منتفرید از طالب و داعش و مجاهد، شما که منتفرید از چهل سال حاکمیت امپریالیسم امریکا و روس و مزدوران منطقه‌ای‌شان، شما که منتفرید از همه اشکال ستم و تبعیض و بهره‌کشی، شما که هنوز تن نداده‌اید به تباهی و زشتی این جهان. جای شما داخل از صفوف این هسته اولیه است و سرک و راه باز است تا حزب خود را برای انقلاب کمونیستی و نه چیزی کمتر از آن در افغانستان جور کنیم و برای فتح فردا به پیش برویم.

زنده باد انقلاب کمونیستی با کمونیسم نوین!

جنبش کمونیست نوین افغانستان (جکنا). اسد / آگوست ۲۰۲۱

آدرسهای جکنا در فضای مجازی:

فیس بوک: <https://www.facebook.com/em.dieempoerten>

اینستاگرام: @jakna.2020.1400